لسان الفقر از خزینة اللہ تعالیٰ

بحمد اللہ کہ دریں زمان خجستہ اوان ملفوظ حضرت غانی فی اللہ

جناب شیخ کلیم اللہ جہان آبادی قدس اللہ سرہ العزیز



حسب فرمایش ناچیز احمد علی شاہ قادری نقشبندی اورنگ آبادی

باہتمام سید محمد محسن مالک مطبع برادر سید محمد سلطان عاقل دہلوی

در مطبع برہانیہ واقع چھتہ بازار طبع شد

حیدر آباد دکن



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بیقیاس مر خالقے را که اساس هستی بر بنیاد نیستی گذاشته و نیستی
هستی جلوه گر نمود سبحان الله هستی عین نیستی است و نیستی مایهٔ هستی ـ

اشعار

تا نه بینی هستی خود اے پسر	نیستی و نیستی و هستی
چونکه گشتی نیست هستی رو نمود	اصل هستی نیستی شد وا نمود
این معما فارغ از تقریرهاست	این عبارت خارج از تحریرهاست
فهم عالی عاجز است از درک این	عاقلان مشغول کی گردند ازین

درود بیحد و صلوات نامتناهی بر آن مظهر اتم و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و بر آل و اصحاب
او رضی الله تعالی عنهم اجمعین باد که هادی اهل هدایت و رهنمای گم گشتگان اهل ضلالت
اند و رحمت بلا نهایت شامل حال تابعین و تبع تابعین باد که پیرو جانشین ایشان اند اما بعد
این عاصی سراپا تقصیر خاکسار محمد کامگار و اخوی محمد نور الدین نقشبندی الحسینی
الحصاری که یکے از غلامان درگاه آسمان جاه حضرت غریب نواز یعنی نظام الملة
والدین است در بلدهٔ فاخرهٔ خجسته بنیاد که از بلاد دکن مشهور و معروف است مسکن و
مادر زاد و مولد و منشا است ماهر دو برادر در تحت اقدام آن حضرت مد ظله می بودیم و شتا

وارین حاصل می نمودیم و مشوق اشد حضرت شاه کلیم الله سلمه الله تعالی که پیران پیر و هادی
دستگیر این حقیر اند در شهر دهلی که دار الخلافت پادشاه هندوستان است تشریف داشتند چنانچه
ملازمت و تمنای قدم بوس در دل بود و برادرم محمد نور الدین علیه الرحمة اکثر اوقات از فرط
محبت و غلبه شوق قصد آمدن دهلی میکرد اما از بسکه الفت نظاره جمال با کمال حضرت غریب
نواز در دل داشت جدائی آن حضرت شاق می نمود نتوانست از خجسته بنیاد بر آمد منتظر
می بود که اگر تشریف بردن حضرت غریب نواز به تقریبی سمت دهلی شود در رکاب سعادت آن
حضرت مد ظله بنده به آرزوی قدمبوس حضرت ولایت مرتبت خود را رساند و این خاکسار
به علاقه مصیبت و خدمات از این تمنا محروم بود و لب به این تکلم نمی گشود ناگاه به
حسب تقدیر در عهد سلطان فرخ سیر رفتن بخشی الممالک امیر الامرا حسین علیخان بهادر سپه
سردار که صوبه دار خجسته بنیاد بود بسمت دهلی اتفاق افتاد همه متعینه بلده مذبور را تکلیف همراهی
نموده برادرم درخواست نموده که چنین باعثی بالفعل آمدن محال اگر مصلحت و مرضی باشد
با نواب صاحب قافله ایست کلان و مجمع ایست پیرامان بدهلی رفته خود را بسعادت قدمبوس
حضرت ولایت مآب رسانیده در اندک روز معاودت نماید احقر از بسکه الفت قلبی با برادر
مرحوم داشت به هیچ وجه روادار رنج و مشقت آن مغفور نبود و باین عبارت تسلی نموده که
مردم متعینه را نواب البته از دو سه منزل بمکان تعیناتی رخصت خواهند فرمود حرکت
عبث کردن و بعد از رسیدن خالی از تضییع و تکلیف نیست آخر قرار بر آن یافت که بحضور
حضرت غریب نواز مد ظله التماس این مقدمه باید کرد و مشوره این عزم باید نمود آنچه آن
هادی طریقت و آن پیر حقیقت بفرماید به عمل باید آورد و اخوی مرحوم از غایت شوق رقعه
بجناب اقدس حضرت غریب نواز التماس نمود آن دوربین احوال و آینده واقف احوال

و استقبال فرمود که برادر شما که رضا مند تصدیعات شما خواهد شد و برخوردار و اوراد و اشغال
بدستوریکه مدام بالفعل می آید شما را نایب به خدمات گذاشته خود میرود و این مرتبه نیز
همان قسم عمل باید آمد و از فرمودهٔ حضرت غریب نواز اخوی مرحوم اراده رفتن گذاشت
به آنحضرت ظاهر نموده که چنین امر شد نمی توانم انحراف نمود خاکسار همراه نواب ناچار از حضرت
غریب نواز رخصت گرفته بتاریخ سوم ماه محرم سنه ۱۳۲۱ ہجری از خجسته بنیاد بر آمده تا بدالدور
برہان پور رسید رخصت حاصل نشد بہر حال تا به دہلی رفتن اتفاق افتاد و بقدم بوسی حضرت
معشوق الله شاه کلیم الله مد ظله استسعاد یافت دل مشتاق از مدتیکه تمنائے
آن داشت حاصل شد از گردش دوران دون و از نیرنگی زمانهٔ بوقلمون
بتاریخ بست و ہفتم ماه ربیع الاول سنه مذکور واقعهٔ جانگاه عالم سیاه اخوی محمد نورالدین
بمیان آمد دل مهجور باین داغ ابدی و باین درد سرمدی مبتلا شد

قلم تا سر کند این داستان را — به آب تیغ می شوید زبان را

از استماع این حادثهٔ پرسوز و گداز حالتے رو نداده که در تحریر نمی تواند آورد چون ازین امر
خطیر چاره نیست لاچار صبر نموده پیش از رسیدن این خبر موحش در خاطر داشت که بجهت
برادر مرحوم تحفهٔ این سفر به ازین نیست که آنچه از زبان کرامت ترجمان حضرت ولایت
مرتبت مسموع می شود در تحریر بیارد و روئداد مجالس همایون که در آن حاضر بود برنگارد
و بعد ملاقات به برادر عزیز خود بگذارند باین اراده این رساله را تالیف نموده بود و مسمی
به مجالس کلیمی کرده در همین حال خبر رحلت اخوی علیه الرحمة رسید پس از افسوس بسیار
و تأسف بیشمار فوایدیکه جمع کرده بود ترتیب داده هر خواننده و شنونده که ازین فواید بهره مند
گردد این عاصی سراپا تقصیر و برادر عزیز محمد نورالدین مرحوم را به فاتحه و دعای خیر یاد کنند

که باعث نجات و علو درجات آن مرحوم و مغفور و این محزون و مهجور گردد

اشعار

حیف زین گلزار عالم آن گل بی‌خار رفت   عقل رفت و صبر رفت آرام رفت و یار رفت

تحفه بیش است ولی تا سوی دلدارم برد   حیرت و افسوس ماند و از این دلدار رفت

داغ حسرت بر دلم بنهاد و نیرنگ فلک   حالت یاران چه گویم طاقت از اغیار رفت

دلق نیلی کرده در بر آسمان در ماتمش   آفتاب انور بکسوف آمد چون آن اخیار رفت

من چه باشم تا کنم ماتم برای نور دین   کرد ماتم آسمان از مهر و ماه انوار رفت

رحمت حق باد بر ارواح پاک او قرین   زین جهان آن صوفی صافی بصد انوار رفت

حالی این ماتم سرا هست باقی کس مباد   مبتلای دردی و درمان غم خوار رفت

بسم الله الرحمن الرحیم مجلس اول روز یکشنبه تاریخ بست و هشتم ربیع الاول سنه ۱۱۳۲ هجری سعادت قدمبوس حاصل شد شفقت و عنایات بلانهایت بحال عاجز فرمودند و خیریت حضرت صاحب و قبله غریب نواز حضرت نظام الملة والدین استفسار و دریافت فرمودند کمترین معروض داشت که الحمد لله احوال بخیر است و صحیح المزاج و تندرست اند آمدن خاکسار باین دیار با امیر الامراء بے اختیار واقع شده قصد فدوی چنان بود که از دو سه منزلی رخصت شود و بخجسته بنیاد باز گردد و رخصت نیافته و بلا قصد آمدن هندوستان اتفاق افتاد و الا عرصه داشت حضرت غریب نواز البته میفرستادند فرمودند که شما خود مکتوب ایشان نیاورده اید از احوال و اخبار اخوی خواجه محمد نور الدین استفسار نمودند معروض داشت که اشتیاق قدمبوس اخوی را بمرتبه الیست که التماس نتوانند کرد غلبه شوق و بیتابی است که آن عزیز و الدی آینده ضمیر منیر حضرت قبله خداوند ظاهر است اندا فضل و بنده نوازی فرموده اند که اشتیاق

دیدن ظاهر دو برادر ما را چنان بود که اشتیاق دیدن شیخ شما این کرم و غلام نوازی که
بکمال عاجز و اخوی علیه الرحمة فرمودند رقت عظیم بر خاکسار طاری شد بے اختیار سجدهٔ شکر
بجا آورد چند ساعت نشسته رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس دوم روز جمعه چهارم ماه
ربیع الثانی سنه الیه دولت پابوس حاصل شد عزیزے مذکور از بیجری تاریخ سیر بادشاه هندوستان
برآورد که از مقدمات سلطنت بسیار غافل و عاقل است خلیفه بندر اجنین بیجیری لایق نیست
فرمودند که عالم گیر جد کلان بادشاه حال در خبرداری و هوشیاری بے نظیر بود این نقل عنایت
کردند که حضرت شیخ الشیخ یحیی مدنی قدس سره جهت زیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفا به
اجازت والده ماجده خود تشریف فرموده بودند و با والده که در گجرات اقامت داشتند
وعده نموده که بعد فراغ حج و زیارت روضهٔ مطهره حضرت رسول صلعم معاودت خواهیم کرد
بعد ادائے حج به مدینه سکینه رفتند و دل بستگی تمام بروضهٔ شریف حاصل شده بود طاقت
مفارقت نبود لیکن اوقات وعده که بوالدهٔ محترمه داشتند مزاحمت میرسانید اما الفت مزار
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم نمیگذاشت روزے در مدینهٔ منوره حاضر بودند که شیخ عثمان
نامی درویش صاحب کمال با اصحاب خود در آن مکان تشریف آورده روبروی روضهٔ منوره استاده اند
شیخ مذکور در نهایت خوشروی و وجاهت بود جبه سیاه و عمامه همه رنگ بر سر و یاران
ایشان لباس یک رنگی بموافقت شیخ پوشیده صف کشیده استاده بودند حضرت شیخ
قدس سره میفرمودند که دران وقت صورت مبارک شیخ عثمان و اصحاب ایشان و
لباس آن جماعت در نظر من بسیار خوش آمد و چهرهٔ نورانی ایشان در لباس اسود چون ماه
تابان در ابر سیاه جلوه گر بود در خاطر آمد که از شیخ مشوره باید کرد بموجب وعده که بوالده
خود دارم با وجود دل بستگیهائی مراجعت نمایم یا اقامت ورزم بے اختیار نزد شیخ رفته

استغفار نمودم شیخ فرمودند که الولد لله ما جمعه و منعه خلاف نباید قصد لاعلاج باشارت حضرت شیخ قراءت
نمودم در اندک مدت بلا دست والده شریفه از اتفاق افتاد و بعد چندے واقعهٔ والدهٔ مغفوره
بمیان آمد بعد از آن پابستگی عیال مانع رفتن حرمین الشریفین بود اتفاقاً حاجی از کعبهٔ شریف
بگجرات رسید اکثر باشندهٔ آن دیار که بخدمت حضرت شیخ ما قدس سره رابطهٔ محبت و وداد داشتند
آب زمزم بطریق تحفه بمصحوب حاجی مذکور فرستاده بود بخدمت حضرت شیخ علیه الرحمة گذرانید
شیخ بخادم فرمودند که این آب را نگاه دار روزیکه مجمع فقرا و صلحا شود تبرکاً تقسیم کرده خواهد شد
خادم چنان کرد شب بست و هشتم رجب المرجب مریدان و معتقدان از ذکور و اناث
به عتبه دهلیز بوسی جمع شده و مجلس علما و فقرا انعقاد گشته خادم معروض داشت و آب زمزم
حاضر کرد امر شد که بعد از عشا و طعام عشا این آب را صرف نمایند بعد از نماز خادم آن تبرک
آورد حضرت شیخ بحضار فرمودند که در حدیث رسول علیه السلام واقع است بهر نیتی هر که آب
زمزم خورد و دعا کند مستجاب است هرکس بعد از نوشیدن آب بمدعای
دلخواه دعا کرد چون نوبت به حضرت شیخ رسید آن تشنهٔ لقاے نبوی
و آن مشتاق جمال مصطفوی لب باین حاجت گشود که قاضی الحاجات
سببے سازد و مرا براه مدینه اندازد این استدعا
نموده آب به این آب و تاب تناول
فرمودند آتش شوق اشتعال گرفت
طرفه آبے بود که کار نفت نموده
یک پهر شب مانده بے طاقتانه
برخاستند و راه کعبه گرفتند مردم بیرون [illegible]

[illegible]

اندرون رفتند و مردم اندرون به این یقین که بیرون اند بعد از دیرے معتقدان خبر از
برون و درون گرفتند آن شیخ بیچون را فارغ از چون و چرا یافته بعد از نماز فجر برسو دویدند
چندے از متفحص برو و اره شهر رسیدند دیدند هیزم کشی پشتاره بر سر گرفته داخل شهر
میشود از آن بیشان نشان خواستند و خاطر نشان کرده نشان داد که در فلان صحرا
شیخ را دیدم که میرفتند متجسسان چون نسیم بر سو شتافتند و مانند گردباد سر بصحرا
زدند چه بینند که در مکانے آن راسع جان عصائے مبارک بر زمین زده ادائے
نماز چاشت میفرمایند اصحاب بند بسان[۱] سحاب گرد آن آفتاب جمع آمده لب بتضرع
وزاری کشودند و از ارادۀ سفر ملتمس گشتند که بکدام سمت علم عزم شده فرمودند بطرف ای بسان یعنی مانند مثل ۱۲
کعبه شریف و مدینه منوره عزیمت افتاد و ازین قصد احتراز نمیتوان کرد هر چند عرض نمودند مقرون
به اجابت نشد لاچار التماس نمودند که از جمله مخدوم زاده ها هر کرا امر شود به مسند ارشاد
نشنید فرمودند برخوردار کلان خالی از نشانه جنون نیست برائے ارشاد سالکے مجذوب
باید برخوردار دوم نه لائق این کار است و آنکه از همه خورد است نوکری قبول کند این وصایا
فرموده روانه شدند و بمنزل مقصود رسیدند در مدینه سکینه ساکن شدند بعد از چندے
در آخر شب برائے ادائے نماز تهجد برخواستند جائے که خم[۲] آب بود تشریف فرمودند
قدم مبارک لغزید در شب تار اشتیاق در پائے اختیار شکست آن قاصد طریق شوق خم یعنی کوچه تنگ ۱۲
پیتاره باغمار حقیقی لب دست از علاج کشید و این درد بدعا برسید ندا آمد که این
گریز پائے قدم از جادۀ محبت باز نخواهی کشید به این صورت بدر حبیب نشاندند و بما
بقی حیات در کوچۂ جانان فشاندند و باز تا ایام حیات از آن مکان شریف برنخاستند
رحمة الله علیه الفقه صاحبزاده سومی که مامور نوکری شده بودند از گجرات بدهلی تشریف

آوردند موسی خان در آن وقت صدر الصدور عالمگیر بود و باشندهٔ گجرات از احوال کمال
حضرت شیخ قدس سره واقف الحال بود خلعت نامدار رقعه نوشته از آمدن خود بخان
صدارت نشان اطلاع بخشیدند بمجرد شنیدن خبر سواری فرستاده مخدوم زاده را طلبید
و استفسار احوال نمودند صاحبزاده فرمودند که بموجب ارشاد حضرت شیخ به ارادهٔ نوکری
آمده ایم همان ساعت نزد ظل سبحانی خان صداقت نشان رفته از تشریف آوردن ایشان
معروض داشت حکم کرد که طرف شب وقت خلوت مخدوم زاده را بیارند بموجب حکم موسی
خان در خلوه بردند ملاقات سلطان عصر میسر آمد ظل سبحانی پرسیدند باعث تشریف
آوری شما در دهلی چه باشد صاحبزاده فرمودند از حضرت شیخ مامور به نوکری شده ام سلطان
پرسید که حضرت شیخ بکدام تاریخ عازم حرمین الشریفین شدند مخدوم زاده فرمودند بست و
ششم رجب عالمگیر گفتند که واقعه نگار گجرات تاریخ تشریف بردن ایشان بست و هفتم
داخل واقعهٔ دوم نموده صاحبزاده جواب دادند که بست و ششم بود و شب بست و هفتم
واقعه نگار شب را در روز محسوب نموده باشد مدعا این بود که عالمگیر بادشاه حافظه و یادداشت
و خبرداری باین مرتبه داشت مقدمات جزوی که در ممالک محروسه میگذشت فراموش
نمی کرد بادشاه حال مقدمات کلی را نسیاً منسیاً نموده سلاطین راچنین غفلت نمی باید و به
این مرتبه فراغت نمی شاید بعد از آن فرمودند که عالمگیر از صاحبزاده پرسیدند که اسپان
داغ دارید ایشان فرمودند که خرید خواهیم کرد بموسی خان حکم شد که هزار روپیه به مخدوم
زاده از خزانه بدهند و صدی منصب دادند و تعیینات گجرات نمودند که نزد والدهٔ
خود باشند و حاضری بمهر والدهٔ ایشان منظور دارند و اسناد جاگیر درست کرده [illegible]
پانصد روپیه را دو راس اسپ خرید بداغ رسانیدند و پانصد روپیه خرج کرده خود را

نزد والده خود رسانیدند و دیهمان شب رخصت گجرات حاصل شد بعد استماع
این فوائد کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس سوم روز یکشنبه تاریخ ششم
ربیع الثانی سنه احد بادشاه رفیع الدرجات دولت پابوس حاصل شد
ذکر در انقلاب زمانه و فنای عالم حادث افتاده بود فرمودند که نزد
اهل تحقیق آناً فاناً حالت فنا و بقا جاریست و نظر عوام ازین معنی عاطل و غافل مثلاً جوی
آب کسی نظر کند آب جو محسوس میشود اما فی الحقیقت آن آبیکه در اول وهله منظور شده آن
آب نیست از بسکه به تندی و جلدی میگذرد و پی به پی میرسد نظر ناظر تشخیص نمیتواند
کرد باز نظیر دیگر عنایت کردند که شعله چراغ در نظر نظارگیان متجلی است اما آن شعله که
مرتبه اول سر کشیده در عالم فنا رسیده و لمعه دیگر جای او قایم مقام گردیده پس فنا و
بقا متصل هم دیگر است بلا تفاوت قوام عالم بر فنا و بقا است بعد استماع این فوائد
کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس چهارم روز پنجشنبه تاریخ دهم ربیع الثانی
سنه احد دولت پابوس حاصل شد اینده معروض داشت که دیروز بتاریخ نهم بجای
فرخ سیر بادشاه هندوستان رفیع الدرجات خلف نامدار رفیع الشان نبیره بهادر شاه مکرم
بر تخت نشست الکمترین پرسیدند معروض داشت که رفیع الدوله مسموع شده فرمودند
که ما هم چنین شنیده ایم ناقل عرض نمود که سکه بادشاهان حال که منظوم شده اینست

شعر

زد سکه به هند با هزاران برکات — شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

در موزونی قول شما مدخل است بعد ازان عنایت فرمودند که بست و هشت (۲۸) اسم باری تعالی
است که قوام همه سمار عالم کون از آن است هم چنین بست و هشت اسمای کونی است

ف — بود یعنی سن احد سنه یکم جلوس بادشاه رفیع الدرجات است ۱۲

مقابل اسمای الهی که این اسماء و آن اسماء ثابت اند پس اسمای الهی رب و اسمای کونی
مربوب اند آخر اسمای الله اسم رفیع الدرجات است و آخر اسمای کونی اسم انسان و
این اسم انسان نقایض است از ان اسم رجای واثق است که عصر این سلطان اگر
چندے امتداد گشته جماعۂ انسان کامیاب شوند رعایا و برایا مصئون و مامون باشند
حضار مجلس همایون بر اجمعیت خلایق و استقلال سلطان عصر الناس فاتحه نمودند
فاتحه ادا کرده بشاشت بر چهرهٔ مبارک ظاهر شد هم فرمودند که هر چند که بلوائی معلوم میشود
لاکن دشمن از عوام الناس شکست خواهد رسید همه اهل محفل بالیقین گشت که عصر این بادشاه
تامدار بهترین عصرهای سلاطین ماضیه خواهد بود و رفاهیت خلق الله بیشتر بظهور خواهد آمد بعد
استماع این فوائد کثیرین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس پنجم روز جمعه تاریخ یازدهم ربیع الثانی
دولت پابوس حاصل شد از خاکسار پرسیدند که نماز جمعه بکدام مسجد ادا شد معروض داشت
که در مسجد جامع دهلی امروز بادشاه عالم و عالمیان رفیع الدرجات تشریف آورده بودند
و خطبۂ شاهنشاه خواندند نواب قطب الملک یمین الدوله و نواب امیر الامرا بهادر سپه سردار
و غیره امرایان عظام و خواتین ذو الاحترام تسلیمات و کورنشات تهنیت و مبارکباد بجا
آوردند به خطیب خلعت عطا شد عزیزے از حضار معروض داشت روز یکه بادشاه بارگاه
رفیع الدرجات بر اورنگ سلطنت نشست افواج مرهٹه قابو طلب که منتظر فساد
بودند و می خواستند که در آغاز مفسده شهر دهلی را غارت نمایند یکمرتبه سکنۂ شهر بلوای
عام کردند بر فوج کفار شکست عظیم رو داد از قلعۂ بادشاهی تا نخاس شهر در هر کوچه
بازار کشته به پشتها افتاده بود و اکثر سرداران کفار با توابع و لواحق بجهنم رسیدند و
غیب بتائید لاریب شکست بر افواج اشقیا بظهور آمد و ذلیل و خوار و بی اعتبار گشته

به نگاه خود که در وزیرآباد داشته‌اند فتند هرچند امان می خواستند میسر نیامد عود را نجامه
باعث عبور جحیم گردید عزیز دیگر معروض داشت درین بلدهٔ متبرکه ولی مدفون است و آن
ولی وصیت فرموده بود که بعد واقعهٔ من قبر را عمیق ساخته دفن خواهید کرد تا استخوان
من در مدفن خواهد بود حق سبحانه دهلی را از جمیع آفات و مهلکات و مکروهات محفوظ خواهد
داشت عزیزے دیگر عرض نمود که جناب ولایت مآب قطب الاقطاب حضرت
شاه قطب الدین بختیار قدس سره خواهند بود فرمودند که من هم در رساله این نقل دیده‌ام
فی الحال اسم مبارک ایشان در خاطر نیست و تحقیق چنین است و اثر فرمودهٔ ایشان
بود که بظهور آمد قادر کریم از فضل عمیم خود بنده‌هاے خود را ازین تهلکهٔ عظیم نجات داده
عاقبت بخیر انجامید یکے از حضار معروض داشت که بالفعل ذات مبارک حضرت
سلمه الله تعالی باعث نجات سکنهٔ این شهر شده سر مبارک در پیش افگنده به مسکنت و عجز
خویش اعتراف فرمودند بعد از آن کمترین رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس ششم
روز دوشنبه تاریخ چهاردهم شهر ربیع الثانی سعادت قدم بوس حاصل شد عزیزے
آمده ملازمت نمود فرمودند بعد از مدت آمدن شما شد معروض داشت که به سبب
آزار از آستان بوسی قاصر بودم استفسار مرض نمودند عرض نمود آزار نقرس[علہ] بیماریست
که در استخوان ساق درد می‌شود نقرس داشتم فرمودند ما هم درهمین آزار مبتلا ایم شما
چه علاج کرده بودند که تخفیف شد التماس نمود که جلاب نفع کرد و در ظرفے آب گرم
پر کرده هر دو پا میگذاشتم الم برطرف شد فرمودند که ما نیز جلاب بسیار خوردیم و ساگ
تربه را با سرکار انگوری سائیده ضماد کردیم از فضل ایزدی نفع عظیم بخشید آن عزیز
عرض نمود که از چه مدت این الم مزاحم قدم شریف شده فرمودند که در اوائل سلطنت

علہ
ای نقرس بیماریست
که در استخوان
ساق درد میشود ۱۲

بهادر شاه جهت سیر برآمده بودیم و پاپیاده رفت و آمد واقع شد بعد رسیدن خانه کثیب
و درد تا سرے از الم پیدا بود فرداۓ آن ورمے ظاهر شد و المے مستولی
گشت سبب بعضے اعزه (ای غالباً ۱۲) حمل بر لغزش قدم نموده در علاج آن کوشیدند حکیمے آشنا بود بعد
ملاحظه از آزار النقرس مقرر کرد از خوردن جلاب و از ضماد مذکور صحت حاصل شد این مرتبه
چهارم است که عود می کند آن عزیز معروض داشت که من در هر دو پاے این آزار دارم فرمودند
در پاے چپ ما این آزار میشود و این مرتبه که جلاب بسیار خورده شد تا حال نقاهت
باقیست از لبنیات[2] و غذاۓ ترش و بادی پرهیز داریم آن عزیز عرض کرد که من هم پرهیزها
پرهیز کردم چون امتداد کشید الحال همه چیز ناخوردنی خورده میشود فرمودند حضرت یعقوب
علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام را آزار عرق النسا مستولی شد و این در دیست که از بیرون
ظاهر میشود ناپیست و مادهٔ نقرس و عرق النسا یکے است حضرت یعقوب علیه السلام بسیار
بیطاقت شدند و در اطعمه ایشان را گوشت گردن شتر بسیار میلان طبیعت بود دعا کردند و جزم
علی الاطلاق عهد بستند اگر این آزار رفع شود تمام عمر گوشت مذکور نخورم از خلعت خانهٔ
غیب خلعت شفا عطا شد من بعد این آزار باز نشد یکی از حضار عرض نموده که از ماکولات
ترک کردن جهت حصول مدعا اثر دارد فرمودند که نسا این عمل دارند که براۓ انجام مقاصد
جمعی بادنجان و بعضے چیزهاۓ دیگر ترک میکنند و سالها نمی خورند وقتیکه مطلب حاصل
میشود بفقرا و غربا تقسیم کرده میخورند این سنت حضرت یعقوب است که بعمل می آرند
بعد از آن مذکور بادشاه جهان مدار با برکات رفیع الدرجات برآمد که خیلے فهمیده و طورش
بطور عالمگیر بسیار مانند است اما از سادات است اگرچه کار دستے بظهور آمد لیکن رفاقت
و مروت را شایان نیست فرمودند ما چرا نظر بر قدرت قادر قدیر نکنیم که بر عمل بنده نه دیده

[2] لبنیات یعنی اقسام شیر ۱۲

فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ ۔ ع

خود میکند و بہانہ بر عام نہاد

عزیزے دیگر معروض داشت کہ دیروز از زبان تالے مطلے چنین مسموع گشت کہ نواب قطب الملک یمین الدولہ بعرض اقدس رسانیدند کہ در خاطر بانخانہ زادان ہرگز ارادہ فساد بعزل سلطنت از معزول نبود اما از مدت مدید باغوائے بعضے مخالف در شدہ وغفلت وکشتن ما یان کہ جان ومال خود از فدائے ایشان کردہ بودیم شدہ بود لاچار مخلص خود را درین یافتیم کہ بعمل آمد ظل سبحانی در جواب فرمودند کہ مارا بر اورنگ سلطنت نشاندند وشما را برین قصد آوردن قدرت کاملہ وحکمت بالغۂ اوست جلشانہ وقبل ازین در خواب دیدہ بودیم کہ شخصے انگشتری آوردہ ما را در دست داد و گفت این انگشتری سلیمان است علیہ السلام کہ از غیب عطا شدہ بعد بیداری خواب خیال تصور نمودیم پس از چند روز باز در نوم معائنہ شد کہ پیش بارگاہے مرا حاضر کردند شخصے از بارگاہ برآمد ودست مرا بدست شخصے داد وگفت کہ امر بردستگیری این شدہ معلوم شد کہ ایشان حضرت صدیق اکبر بودند رضی اللہ عنہ وحکم محکم پیغامبر بود صلی اللہ علیہ وسلم باز صدیق اکبر دست مرا بدست حضرت عمر فاروق دادند وایشان بدست حضرت عثمان وایشان بدست حضرت امیر المومنین علیؓ وایشان باز دست مرا گرفتہ بر تخت نشاندند رضی اللہ تعالی علیہم اجمعین بعد بیداری این خواب را بقید تاریخ بر کاغذے نوشتہ گذاشتہ ایم و دیدن این واقعہ را سہ ماہ گذشتہ الحال اثر آن ظاہر شد فرمودند کہ این نقل موید قول ما است در جمیع امور فاعل حقیقی را تصور باید کرد درین ضمن خادم عرض نمود کہ سید فیروز علیخان بہ آستان بوسی رسیدہ فرمودند بیایند خان مذکور آمدہ ملازمت

اسمی اعذار بعضی ورعملا ابنیان

اورنگ بمعنی تخت ۱۲

نمودند و آداب بجا آوردند بعد ملازمت معروض داشتند که حضرت نظام الملة والدین
سلمه الله تعالیٰ بعرض کورنش و آداب قدمبوس بجا آوردند فرمودند سلامت باشند از
عصار مجلس بخان مزبور پرسید که عریضه همسفر ستادند سید فیروز علیخان گفتند که زبانی
پیغام التماس نموده بودند فرمودند چه احتیاج مکتوب است ایشان خود مکتوب اندر روئے
مبارک ببوسے خاکسار کرده عنایت کردند که مکتوب دیگر ایشان اندیه از ایشان
مکتوبے نمی باشد ازین تفضل حلاوت عظیم حلوه نموده و رقت همیسم بیداد
این چه معیت و قبولیت است حضرت بنده نواز را بجناب اقدس حضرت
ولایت مآب که خاکساران آن درگاه باین احترام معزز گشته۔

شعر

خورشید کجا ذره او آواره کجا آئے تو کجا او من بیچاره کجا

بعد استماع این فوائد رخصت یافت الحمد لله علیٰ ذالک۔ مجلس هشتم روز پنجشنبه
تاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سنه احد دولت پابوس حاصل شد
حضرت غریب نواز که از خجسته بنیاد رسیده بود کمترین شطر مبارک گذرانید بعد ملاحظه
بخاکسار عنایت فرمودند عقیدت آئین زیارت خط نازنین نموده بدست همایون داد
راحت بے اندازه از خواندن آن رو نمود و نور دیده از نظاره آن افزود منبج
بود که غلام این درگاه برادر خواجه محمد نور الدین در دہلی رسیده امید وار تفضلات
آنجناب است ازین سفارش سر باوج اعلیٰ افراخت و از خوشوقتی خود را باخت
بے اختیار رقت موفوره رو نمود درین ضمن مذکور شد که فلان شخص مغرور شده
باوجودیکه تاکید کرده میشود اثر نمی کند و انحراف می ورزد روئے مبارک بسوئے خاکسار

نموده فرمودند که معشوق طوسی اسم ایشان احمد یا محمد است شبی از غلبهٔ شوق و شورش
ذوق از خانه برآمده در آب یخ که از سرما بسته بود خود را انداخت بمقتضای بشریت
وجود انسانی رو به بیطاقتی آورد و حالتش نزدیک بهلاکت رسیده هاتف آواز داد که ای
احمد چرا خود را هلاک میکنی بیرون برآی شیخ گفت هرگز بر نیایم تا حالت قرب خود معلوم نکنم
فرمان شد تا برسیده ترا در بهشت در آرم گفت بهمین پسند نکنم ندا آمد که اکثر خلایق
را بشفاعت تو جنت نصیب کنم گفت بهشتیهم التفات نمایم جواب آمد که اکثر اولیا مرتبهٔ ترا
فهمیده درخواست نمایند که کاشکی ما ترا می شدیم که آمد پای خود را بر ما می گذاشت
برینهم التفات نکنم ندا رسید که خلعت معشوقی بر تو پوشیدیم بیرون برآی شیخ علیه الرحمه
خوش وقت شد و التماس نمود الحال ایاک نعبد و ایاک نستعین چگونه بخوانم
فرمان شد اندکی باش که ازین ورطه برآرم فی الفور شیخ مجنون و لا بعقل گشت و ادای صلوة
خمسه بموجب حکم شرع معاف شد بعد از آن فرمودند که بعد قبولیت نماز است اول نماز
بدرا رسیم رسد بعد از آن نماز باید کرد ملایم این معنی نقل دیگر فرمودند که حضرت سلطان ابو سعید ابو الخیر
در نواح طوس رسیدند توقف فرمودند و اهل شهر نشدند خادم را نزد معشوق طوسی فرستادند که آمدن ما درین شهر شد
بدون امر عالی اهل بلده نمیتوانیم چون خادم سلطان نزد شیخ احمد طوسی رسید ادای رسالت نموده شیخ
فرمودند بیاید عین (بمعنی پیام) که این لفظ از زبان [illegible] برآمد و استرضای پیام ایشان
حاصل شد پیش از رسیدن خادم سلطان اجازت معشوق را بنور باطن دریافته داخل
شهر شدند خادم در عین شهر پیغام معشوق طوسی رسانید بعد از چندی سلطان علیه الرحمه
مسند وعظ نشسته خلق را پند میفرمودند در اندک زمانی آنقدر سخن مبارک ایشان
بلند و مؤثر شد که حضار اکثر از قالب تهی می کردند و جان بجانان می سپردند و غلغلهٔ خلایق

آنقدر شد که در عیدگاه مجلس وعظ منعقد میفرمودند شخصے گرمی مجلس همایون سلطان را
ای مهیا ۱۲
در محفل معشوق طوسی نقل کرد و شیخ احمد قدس سره فرمودند فردا ما هم در مجلس وعظ حاضر
خواهیم شد بموجب وعده معشوق طوسی هنگامیکه سلطان بر منبر برآمد سرگرم موعظه شده بود
از دره درآمد و در بند جامه خود گره زد و از در دوم برآمد سلطان را در سخن بند شد فی الحال
از منبر فرود آمد و عقب معشوق فریاد کنان دوید و میگفت اے معشوق بند از جامه وا کن
که فیوضات غیبی همه بند شده و تا عرش و کرسی در حلقه کمند آمد معشوق گره از بند وا کرد
سلطان علیه الرحمه بازگشت بر منبر برآمد و شروع به پند نمود چنین مردم صحبت اقتدار هم
بوجه شرعی ترک صلوٰة نمی توانستند کرد بعد از آن فرمودند که ادائے صلوٰة مصلی را
از مختار و منکر باز میدارد شخصے از حضار عرض نمود که کتاب فصوص بخط مصنف در
کتاب خانه فتح پور بود در ایام سلطنت بفلان شخص که لایق انعام آن نبود بخشید فرمودند
کتابیکه بخط مصنف میباشد دو چیز دارد یکے آنکه دست مبارک آن عزیز بشیر مساس
کرده ازین راه تبرک است دوم آنکه صحت آن اعتماد وافر متحقق است و این مخصوص
کلام اولیا است که کسب فیوضات از آن میشود روئے مبارک [illegible] کمترین کرده
پرسیدند که در کتابخانه شیخ ما یعنی حضرت نظام الملة والدین این کتاب هست
کمترین معروض داشت که دو جلد بود یک جلد شخصے بعاریت برده و یکی [illegible]
در کتابخانه است بعد از آن فرمودند که تالیف کتاب یادگار مصنف است اگر تالیف
خوب شود نام مصنف باقی است همچنین خلف الشیخ اگر شیخ را یک مرید نیکو بدست
آید رونق افزائے سلسله میشود و نام در سر حلقه [illegible] در تمام غزل اگر یک بیت
پر مضمون خوب وارد شود کافیست در اصطلاح شعرا آن را بیت الغزل می باشد

این فوائد را بسیار به بشاشت و خوشوقتی ادا می فرمودند خاکسار به یقین دانست که درین پرده تعریف حضرت بنده نوازی میفرمایند که در خلفائے حضرت ولایت مآب چنین خلیفه خلف بظهور نیامده که مشهور آفاق شده باشد مگر جناب حضرت غریب نواز و دلیل این عقیده عقیدت مند ظهور بشاشت آنحضرت مدظله بود و مکرر دیده که هرگاه اسم مبارک حضرت نظام الملة والدین مذکور می شود بشاشت نمایان و خوشوقتی بے پایان از چهره باهره حضرت ولایت پناه سلمه الله ظاهر میگردد آری ذکر حبیب مر حبیب را چنین است تعیت و محبتی که فی ما بین این دو صاحب کمال معائنه این خاکسار بنده زبان قلم از تحریر آن لال است اللهم ارزقنا حب الشیخین فی قلبنا بعد استماع این فوائد رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس هشتم روز جمعه تاریخ شهر رجب ربیع الثانی دولت پابوس حاصل شد درین ضمن عزیزے از مخلصان آمده ملاقات نموده اشیا را گذرانید قبول نمودند بعد پرسش احوال پرسیدند که خبر بادشاه گردشے لشکرے رسیده بود عرض نمود که در دو پهر روز گذشته یوم رابع نهم ماه مذکور این خبر شایع شد طرف هنگامه روداده بود فتنهٔ عظیم قایم شده اما از فضل ایزدی متصل این خبر وحشت اثر نوید نشستن تخت بادشاه دین پناه بابرکات عالی درجات رفیع الدرجات بسمع خلایق رسید امنیت رو داد والافساد مبنیه شد کمترین عرض نمود از جائیکه عزیز آمده از دارالخلافه چند کرده خواهد بود فرمودند سی و شش کرده خاکسار معروض داشت که قاصد غلام از اکبرآباد که هشتاد کرده فاصله دارد روز جمعه تاریخ نهم وقت صبح روانه شده بود و بیرون شهر قاصدے ملاقی شد و این خبر شنید در عرصه دو پهر این خبر به هشتاد کرده رسید جای تعجب است آن عزیز التماس نموده که درین روزها اکثر مردم خجسته بنیاد با امیرالامرا آمده اند خبر خیریت حضرت نظام الملة والدین البته رسیده باشد دعا بعبه نیاز حضور غریب نواز نیز به نظر مبارک گذشته باشد از بشاشت

باهره یعنی صاحب نصیب و مبارک

فرمودند که خط ایشان متواتر رسید اما شخصے آمده با ما ملاقات نموده که از دیدن او تسکین
خاطر حاصل شد گویا که شیخ را دیدیم آن عزیز التماس نموده که دیدن آن شخص میسر خواهد آمد بعده
مبارک بسوی کمترین نموده و تبسم و بشاش شده از دست حق پرست اشارت بایشان کردند
که ایشانند برادر محمد نورالدین محمد کامگار که شیخ او در حویلی ایشان سکونت دارند این بهر دو بیاد خود
مشهور اند ازین عنایات وافره و تفضلات شامله که افزون از حوصله این خاکسار است از جناب
حضرت ولایت مآب بظهور آمده شوق تازه و ذوق بے اندازه روی نموده و گریه مستانه
مستولی گشت و خود را قابل این مرحمت نمی دانست عجب دولتے حاصل شد و طرفه حالتے
رو داد آرے درگاه بے نیازی چنین درگاهے است که نالائقان را خلعت لیاقت
پوشانند بے هیچ سببے و اهل لیاقت را بر خاک منزلت می نشانند بے هیچ باعثے هر کرا
دولتے رو نمود بے سبب رو نمود آنرا سبب داند۔

شعر

داد حق را قابلیت شرط نیست   بلکه شرط قابلیت داد اوست

چون این بے بود سگ درگاه آن معشوق است و قلاده محبت در گردن بسته از جهت
با این تفضلات مخصوص گشته **ع**

سگ چو شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

شعر

دولت دنیا و عقبی بے سبب حاصل شود   هر که لائق دید خود را لائق این کار نیست

رتبه حضرت غریب نواز را باید دید و قبولیت آنجناب را تصور باید کرد که سگے از سگان
آن درگاه درین بارگاه باین احترام رسیده۔

شعر

من خاک کف پائے سگ کوی کسی ام — گو خاک کف پائے سگ کوی تو باشد

آن عزیز برخاست و با فقیر معانقهٔ عاشقانه بجا آورده بعد از ساعتی برخاستند و حضار
مجلس همایون را رخصت فرموده کمترین را عنایت کردند که امروز بعد از نماز جمعه طعامی
خواهد رسید کمترین عرض نمود که نمک پروردهٔ همین درگاه ام و چاشنی خور این بارگاه ام
اگر امر شود همچنان باشم و بخوردن آن ایوان نعمت سر باوج اعلیٰ افرازم فرمان شد که با رفقا
باید خورد سجدات شکر آن ولی نعمت بجا آوردم و رخصت یافتم الحمد لله علی ذالک مجلس نهم
روز یکشنبه تاریخ بستم ماه ربیع الثانی سنه احد و دولت پابوس حاصل شد درس تفسیر مدارک
و بیضاوی میفرمودند و علما همه حاضر بودند و استفاده می نمودند و در عین درس بر محل
این قصه تقریر نمودند تا حضار مستفید شوند فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از مدینه منوره جهت تنبیه بر لشکر کفار برآمدند و آن جماعت تاجر بودند که مکه شریف أمتعة
و أقمشة می بردند ابوجهل وغیره رؤسای مکه خبر از فوج اهل اسلام یافته با جمع کثیر برای
اعانت تاجران که نزدیک بمکه رسیده بودند برآمد بعد استماع این خبر حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه والسلام مصلحت با غازیان اسلام فرمودند که ما را بر سر تاجران که فوج قلیل
دارند باید رفت یا بر تنبیه ابوجهل که لشکر کثیر دارد متوجه باید شد جماعهٔ اصحاب رضی الله عنهم
اجمعین نظر بر غنیمت کثیر و جمعیت قلیل نموده معروض جناب اقدس نمودند که بر تاجران
باید شتافت رای صائب رسول الله علیه السلام متقضی بر این گشت تنبیه ابوجهل وغیره
کفار بهتر است از غنیمت تجار درین مشورت بودند که جبرئیل امین بفرمان رب جلیل جل جلاله
آمده اطلاع نمود که فرمان قضا جریان چنین شرف صدور یافته که یا محمد علیه السلام شما را

مختار کردیم بر فتح ابوجہل و رفقائی او یا بر نصرت جماعہ تجار و غنیمت آنہا از بین ہر دو شق
ہر چہ خواہید مختار آید آنحضرت علیہ السلام بمقتضائے ہمت ذاتی و شجاعت ازلی بر فتح
جماعت ابوجہل اقتضار فرمود از اشارہ غیبی و تائید لاریبی متوجہ لشکر ابوجہل شدند اہل تفسیر
می نویسند کہ در آنوقت در رکاب سعادت آنحضرت علیہ السلام از غازیان اسلام سیصد و سیزدہ
صد نفر بودند از انجملہ شش سوار و چند زرہ پوش بودند ابوجہل شنید کہ کاروانیان را اگذاشتہ
رسول اکرم متوجہ بہ لشکر من شدہ اند محظوظ و خوشوقت شد بر کثرت لشکر خود مغرور گشتہ
بہ مقابلہ اہل اسلام شتافت دارند کہ فرصت مقابلہ واقع شد آنحضرت علیہ السلام غلو
و جمعیت کفار را معائنہ فرمودہ دست بدعا بر داشتند و استدعا نمودند الہی اگر این جماعہ
مسلمین کہ درین جنگ رفیق من اند کشتہ شوند ہیچیک ندامت من نخواہد ماند کہ ترا سجدہ کنند
روئے مبارک سوئے کمترین کردہ فرمودند کہ این دعائے حضرت علیہ السلام خالی از
رمزے نیست خاکسار عرض نمود کہ راز و نیاز نیست مشعر بر مرتبہ معیت و یگانگی تبسم شدہ
فرمودند کہ دعائے رسول علیہ السلام مقرون بہ اجابت شد حضرت جبرئیل و میکائیل
با جنود ملائکہ کرام بہ مدد و اعانت غازیان اسلام در رسیدند و آن ہزار فرشتہ بودند آن
ہر دو ملائک مقرب یکی از حضار عرض نمود کہ تنہا روح الامین کافی بود آمدن این ہمہ ملائکہ
خالی از حکمت ایزدی نخواہد بود فرمودند فی الواقع اما حکمت بالغہ و قدرت کاملہ حکیم علی الاطلاق
در فرستادن ملائکہ آن بود کہ جماعہ فرشتہ بصورت اہل عرب متشکل شدہ و لباس محاربہ پوشیدہ
در نظر کفار ظاہر شدہ بقتال آنہا مشغول شدند تا در نظر کفار شوکت و حشمت لشکر اسلام
در معائنہ آید و از ہیبت و دہشت شکست بر عسکر کفار افتد و جماعہ فجار بدانند کہ غازیان
اسلام با ہمای فتح نمایان شدند ہمین جنگ عہد است ابوجہل با سرداران مکہ قتیل

یعنی آگاہ
بمعنی یگانگی
بمعنی نزدیک

رسیدند و سزاے اعمال خود یافتند این فتح مقدمه فتح مکه بود بعد استماع این فواید کثیرین حضرت

یافت الحمد لله علی ذالک مجلس دوم روز دوشنبه تاریخ بست و یکم ربیع الثانی دولت پابوس حاصل

شد مقابله کتاب شرح الصدور فی احوال الموتا و القبور میکردند بعد مقابله ترجمه عبارت غریب فرمودند

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم جماعه اصحاب کبار را جهت تنبیه کفار فجار تعین

نموده بودند. بعد مقابله مقاتله واقع شد اکثر صحابه رضی الله عنهم اجمعین بدرجه شهادت رسیدند از

لشکر کفره[1] فجره یکے تنها بمقابله اصحاب قدم آمد و التماس کرد که مسلمان میشوم کلمه طیبه بر من عرض

نمائید پس رسیدند که باعث رغبت اسلام چیست گفت که من مقابل مسلمانے شدم چون

نیزه بر سینه او زدم با نیزه سوے آسمان رفت تختے مابین سما پیدا شد ملائکه او را بر آن تخت

نشاندند بالا بردند تا از نظر من غائب شد عظمت اهل اسلام معائنه نموده میخواهم بشرف اسلام

مشرف شوم سردار لشکر تفحص[3] نموده جماعه مسلمین که درین معرکه مقتول بودند یک یک را بهمی

داشتند و میدیدند که کدام اصحاب باین مرتبه رسیده معلوم شد که حضرت عامر بود رضی الله عنه

که در بیان کشتها نیافتند آن منافق مسلمان شد و بطریق اهل مواخی درآمد این کیفیت

و ماجرا معروض جناب اقدس نبوی نمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که عامر یا ائے

نفاق ما بر تخت نشسته است بعد ادائے این فوائد فرمودند که همه معجزات انبیاء

سلف علیهم السلام از ذات بابرکات آنحضرت بوضوح[4] انجامید مگر جسم مبارک که در زمین ساکن

شد و حضرت عیسی روح الله علی نبینا علیه السلام با جسم به اوج اعلی تشریف فرمودند و همچنان

مانند این مرتبه عروج باولیائے امت رسول الله کرامت شد بعضے عبارت کتاب مذکور مطالعه

فرموده عنایت نمودند که حضرت اویس قرنی رحمة الله علیه به اندار اسهال رحلت فرمودند

بعد واقعه ایشان از لحاف و دیباچه سفید بر آمد که هرگز خیاط یا رچه چشم کسے ندیده بود

[1] جمع کافر ۱۲

[2] بمعنی سپاهی ۱۲

[3] بمعنی جستجو ۱۲

[4] بمعنی ظاهر ۱۲

وبآن تعاشت بیچ یافتنده نفیس نیز یافته بر حضاران وقت معلوم شد که از غیب است بهمان پارچه تکفین نمودند چون جنازهٔ شیخ در مدفن بردند قبر تیار یافتند گویا همان ساعت کنده بودند و دست کاری نموده فی الفور آنجا دفن کردند و شیخ را مرتبهٔ شهادت عطا شد هر که ازسما افتد یا از دیوار یا مغروق یا محروق شود شهید است و علمائے حدیث هفت سبب از اسباب شهادت مقرر کرده و درین ضمن خادم عرض نمود که فلان مخلص دیروز وقت نماز مغرب آمده لاحق شده بود حضرت به دولت بعد نماز اندرون تشریف فرمودند مدتے منتظر نشسته بود بندگی عرض کرده ورقت فرمودند که شما معذرت چنین اعزه که بے وقت وارد میشوند میکرده باشید روئے مبارک سوئے کمترین نموده فرمودند که ما به دولت بعد ادائے صلوٰة مغرب دعائے میخوانیم و مقرر کرده ایم و در اثنائے راه این دعا بخوانیم و اندرون رفته ادائے سنت میفرمائیم سنت سوکده با فریضه توام است که بلا فاصله بے صرف وصلوٰة ادا باید کرد کمترین عرض نموده که حضرت غریب نواز سلمه الله نماز مغرب بهمین طریق ادا فرموده درون حجرهٔ مبارک تشریف میفرمایند و متابعت حضرت ولایت پناه به تقدیم میرسانند اگر آینده می آید می نشینند بعد دو سه گهڑی ملاقات میفرمایند بعد از استماع این فواید رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس یازدهم روز شنبه بست و ششم ربیع الثانی دولت آستان بوس حاصل شد اندرون تشریف داشتند خبر کمترین رسید بعنایت ایشان طعام امتیاز یافت آداب بجا آورده بعد از ساعتے در خانقاه تشریف آوردند شکر نعمت آن ولی نعمت ادا نموده معروض داشت که روز پنجشنبه گذشته بعتبه بوسی نرسیده بود فرمودند برائے زیارت حضرت قطب الاقطاب قطب الدین بختیار قدس سره رفته بودیم و نماز جمعه در دهلی ادا نمودیم شروع بمقابله کتاب شرح الصدور نمودند چند ورق مقابله نمود ترجمهٔ عبارت عربی تقریر نمودند که بعد رحلت حضرت سید المرسلین علیه السلام فتنه اول

بعنی چہلا کی ھا

قتل حضرت امیر المومنین عثمان بود رضی الله عنه و بعد ازین هر قتالی که بین المسلمین واقع شد
خون بهای حضرت عثمان است بزرگی از اولیای آن وقت بعد این واقعه در خواب
دید که دنیا و عقبی را آورده حاضر کردند و در میان این هر دو دیواری کشیده آن ولی میفرماید
که من خود را بر آن دیوار دیدم استاده چند قدم پیشتر رفتم جماعه دیدم نشسته پرسیدم که شما
کیستید جواب دادند که ملائکه پیش رفتم زینهار نظر آمد بالای آن زینهار بر آمدم دیدم جوانی
و شیخی نشسته جوان ذات مقدس حضرت رسول بود صلی الله علیه وسلم و نیز حضرت ابراهیم
خلیل بود علیه السلام شنیدم که آنحضرت صلوٰة الله علیه به ابراهیم خلیل الله میفرمایند که در حق امت من
دعا کنید ایشان در غضب شده گفتند چه دعا کنم در حق امت که مرتکب چنین امر شنیع شده و امام بمعنی بد ۱۲
خود را کشته چرا مثل سعد که غیب است نکردند که باعث نجات میشد بعد استماع کلام خلیل علیه السلام
بیدار شدم و بطرف خانه سعد رضی الله عنه دویدم و پیش سعد این خواب بیان کردم و پرسیدم که
شما چه کار کردید در مقدمه قتل عثمان و کدام طرف بودید سعد فرمود که من خود را کنار کشیده
بودم الحمد لله که این معنی باعث نجات و موجب درجات من گشت آن ولی که این خواب
دیده بود حضرت رضی الله عنه باو وصیت فرمود پرسید که غنایم داری گفت نه فرمود ای
عزیز این وقتیست که غنایم بخری و شیر آنها را قوت خود سازی و پوست آنها را لباس کن گوشه نشینی
در وقتی که ظهر الفساد فی البر والبحر است به از همه کارها است یکی از حضار عرض نمود که
خواب واقعه مگر خواب اولیا باشد فرمودند که وقت نوم روح از هر دو پره بینی نایم برمی‌آید
بسوی آسمان و اطراف و اکناف میرود و صعود روح از قبیل نور خورشید است که متعلق بمعنی به بلندی رفتن ۱۲
بذات اوست و پرتو آن در تمام عالم محیط میشود و فی الحقیقت نور از ذات آفتاب منفک
میگردد و همچنین نور چراغ یک جا دارد فرشته که موکل بر روح است هر قدر که روح را می‌نماید

می بیند آنچه در تحت عرش معاینه میکند اعتبار ندارد زیراکه از تصرف شیاطین تحت آسمان خالی
نیست و ارواحیکه برابر عرش مجید رفته تماشا میکند و می بیند کما حقه مشاهده نماید در آن تفاوتے
نه بود ادائے این فواید یکے از حضار مجلس همایون برخواست والتماس نموده که در خانه بنده فرزندے
متولد شده امید دارم که باسمے موسوم گردد فرمودند در حدیث وارد است که بهترین اسمها شش اسم
اند چنانچه تعداد فرمودند عبد الله و عبد الرحمن و محمد و احمد و حامد و محمود ازین هر شش اسم
کرا اختیار کنید همان اسم باشد آن ملتمس و حضار بر آن اسم عبد الله اتفاق کردند فرمودند که این
اسم جامع است و اصحاب باین اسم سیصد و چند کس بوده اند کنیت هر یکے ما احد ... بود که
از آن کنیت تشخیص کرده میشد روزے دیگر خواهید آمد تا کنیتے برائے پسر شما مقرر نمایم
بعد از آن فرمودند که مادر و پدر از بسکه اشتیاق فرزند دارند پیش از ... در خاطر خود قرار میدهند
که اگر خواهد شد بفلان نام موسوم خواهیم کرد هر که پیش ما آمده برائے مقرر کردن اسم فرزند میگوید
از مرضی او واقف شده اسم مقرر میکنیم تا خلاف مرضی او بوقوع نیاید بعد از شش روز اسم
میگذاریم آن ... التماس نمود که عورات ... اسم طفل مقرر نشود شیر نمیدهند بنده دیده
و دانسته ... فرمودند مضائقه ندارد ... ساز الروئیه حضرت غریب نواز بے اختیار
یاد آمد که آنحضرت ... تعالیٰ بعد شش روز اسم اطفال متعلقان مقرر میفرمایند سبحان الله
متابعت و پیروی پیر طریقت باین مرتبه می آید که آن هادی وادی حقیقت یعنی حضرت
نظام الملة والدین ... دارند که هیچ امرے از امور کلی و جزوی دقیقه از دقایق تبعیت
فوت و فرو گذاشت نمی فرمایند این معنی دال بر کمال آنحضرت است سلمه الله تعالیٰ۔

شعر

پیروی پیر لازم گشت اما مشکل است | ما سته امان آن مریدیکه او عبد الخبیر

لا نفرق بین احد منهم عند نا درین ضمن مذکور خیرات وحسنات بر آمد فرمودند خیرات و
تفقد[1] حال غربا و مساکین اجر عظیم دارد و این فواید عنایت کردند که نساء از ازواج مطهرات
آن حضرت صلی الله علیه وسلم رفته التماس نموده که دست من شل شده و خشک گشته و عا
کنید که بدستور سابق چاق[2] و گیرا شود و احیاة المومنین سبب این استفسار فرمودند گفت مادر و پدر
داشتم پدرم صاحب توفیق و مخیر بود و والده ممسک و لئیم طبع روزے والد من گاوے
قربانی کرده بود و والده قدرے پیه او را بسائلی داد و یک مرتبه پارچه کهنه بمسکینی خیرات نموده بود
در تمام عمر این دو حسنه عمل آورده بود بقضائے الهی ابوین رخت حیات بسته بعالم بقا شتافتند
شبے پدر را در خواب دیدم بر سر حوض کلاہے استاده آب به تشنگان میداد رفتم و ملاقات نمودم
از احوال مادر پرسیدم گفت خبر ندارم چند قدم بیشتر رفتم مادر را برهنه و تشنه یافتم همان پارچه
که داده بود از ان ستر عورت داشت و همون پیه گاؤ که بمحتاجے خیرات کرده بود و از ین
کهنه باآن کف میگذاشت چون والده را باین حالت دیدم مغموم شده پرسیدم گفت
تشنگی بسیار غالب است باز طرف پدر دویدم و از آن حوض ظرفے پر از آب کرده آوردم
مادر من از آن آب سیر شد و بحال آمد چند فرشته از دور دویده رسیدند به تهدید و غضب
پیش آمده پرسیدند که این ممسکه را که بعطائے آب سیراب نمود دست او شل باد از دعائے
ملائکه مشلول شدم و از بیداری خود چنین یافتم بعد ادائے این فواید فرمودند که مرتبه سخا
و ذلت امساک از اینجا معلوم باید کرد و بعد استماع این فواید کمترین رخصت یافت الحمد لله علی
ذالک مجلس ... و از دهم روز دوشنبه تاریخ بست و ششم شهر ربیع الثانی دولت پابوس
حاصل شد مذکور از عمر بر آمد فرمودند عزیزے صاحب کمال بزیارت قبور رفته بود شخص
قبر متصل هم بودند آن عزیز مرتبه کشف بعهد داشت دید اهل قبور را از فضل ایزدی محفوظ

[1] یعنی مهربانی ۱۲
[2] یعنی درست ۱۲

و مسرور اند پرسید که شما را به احوال خوب معائنه کردم راست بگوئید که درمیان شما رتبۂ کدام کس فائق است جواب دادند این قبر که نزدیک ماست صاحب این به از ما است آن ولی زاير متوجه آن قبر شد جوانے برآمد به لباس خوب بصورت مرغوب از جبهٔ او انوار پیدا و آثار رحمت الهی هویدا ولی مذکور سلام کرد جواب سلام داد پرسید که اے جوان عمر تو بسیار کوتاه بوده از افعال حسنات و نماز و روزه و حج و زکوٰة درین عمر قلیل چه قدر از تو بوجود آمده باشد که باین مرتبۂ کثیر رسیدی گفت اے مشائخ ازین عباد تها که شمردی هیچکدام از من درچنین جناب بفضل نیامده مگر آنکه حق سبحانه تعالیٰ در دنیا مرا بمصائب گرفتار کرده بود بر آن صبر ورزیدم بعد وفات حضرت کریم از فضل عمیم جزائے صبر فرمود این مراتب علیا از صبر بر بلیات دنیا یافتم ملایم این معنی باز چنین عنایت فرمودند انبیا علیه الصلوٰة والسلام در مرتبۂ نبوت برابر ند چنانکه همه انسان در انسانیت مساوی انا بشر مثلکم شاهد این مثال است اما تفاوت درجات از اعمال واقع شده روزے داؤد علیه السلام در مناجات التماس نمودند که کدام عمل بنده بر نیاز مقبول درگاه بے نیاز است فرمان شد که صبر بر بلا حضرت داؤد درخواست نمودند که الهی چون این عمل باعث رضائے تست مرا مبتلائے بلائے گردان و توفیق صبر و نیز عطا فرما که متحمل آن توانم شد بعد چندے و معبد خانه بودند بتلاوت مشغول بودند ناگاه طائرے خوشرنگ با چشم یاقوت رنگ از منقار تا پر و بال از الوان جواهر مالامال بود نزدیک آمده نشست نگاه ایشان بر عین قرات بر آن طائر افتاد و منظور نظر مبارک گشت چون بر نزدیک بود در خاطر شریف خطور نموده که این جانور را توان گرفت کتاب پیچیده بے تاب دست بگرفتن او دراز کردند رمیدگی که خاصه طایران وحشی است از آن بظهور نیامد چند قدم دورتر شد حضرت داؤد بقصد گرفتن از

جائے خود حرکت نموده باز دست دراز فرمودند باز از جائے بجائے رفت همچنین پیش
پیش میرفتند تا کنج بام رسیدند باز بحرکت دست از گوشهٔ بام پرید و وقت ابتلا در رسید
داؤد علی نبینا علیه السلام از گوشهٔ بام به تفحص آن طائر حمیده نگاهے کردند ناگاه نظر
ایشان بر عورتے افتاد که از غسل فارغ شده برهنه نشسته بود و آن مستوره حضرت
را دیده موهائے خود را انگان داد آنقدر موئے کلان داشت که از آن حرکت تمام
بدن او مستور گشت تا آن نازنین خجسته خو بدین موهائے زیبائے و رعنائے به نظر آمد آه
عاشقانه از دل بر آمد بے اختیار حضرت داؤد علیه السلام بیرون معبد خانه تشریف
آورده از حقیقت بسیار استفسار نمودند بعرض رسید که زن فلان شخص است و آن
غازی با فوج مسلمین بمقابله کفار تعین شده مفسران علیهم الرحمه درین محل بسیار دست
و پا زده و عبارت آرائی نموده بعضے بر آنند که منکوحه آن شخص بود و بعضے بر این
اند که خواستگاری بمیان آمده بود و عقد نشده العقد در جنگ که شوهر آن غازی شهید
شد حضرت داؤد معشوقه دلربا را در عقد نکاح او در آوردند تا آنکه از ابتلا ماندند از ازواج
مطهرات با صد خوبیهائے که داشتند نود و نه نسا بود و بدین نکاح صد عدد منعقد گشت
روزے در همان معبد نشسته در عبادت مشغول بودند و آن روز چهارشنبه بود
چهار صد کس گرد معبد ایشان محافظت مینمودند و هیچکس را در روز معهود پیش
حضرت داؤد نمی گذاشتند ناگاه یک دو کس با نزاع نزد ایشان آمدند حضرت متحیر شدند
که از کدام سمت در آمده بعد از سلام التماس نمودند که باستغاثه آمده ایم پرسیدند یکے
گفت که این دو نمی نود و نه ماده گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم میخواهد که از من بگیرد
حضرت داؤد علیه السلام فرموده که برے انصاف است آن هر دو ستیزه ...

همه گریه تبسم کردند یکے بدیگرے گفت حالت خود را سیغیر باد این کلمه گفته غائب شد آن
حضرت را مقدمه خود یاد آمد شروع تضرع و زاری نمودند و آنقدر گریه کردند که رخساره مبارک از
شدت گریه و شورے اشک مجروح و چاک شد و خون آلود گشت و از لب و چهره مبارک بر زمین
مالیدند و گرد آلود شد که از آن آب و خاک سبزه روئیده بعد از مدتے ندا آمد که ای داؤد عفو
جرائم وقتی شود که بر قبر آن شهید روی و او را راضی گردانی حضرت بهمان حالت بسوے قبر او
روان شدند و خود را در چند روز بقبر او رسانیدند و به تضرع و زاری نام آن شخص گرفته ندا
میکردند سلام میگفتند جواب نمیداد بعد چند روز جواب سلام داد حضرت داؤد فرمودند که از
برائے خدا از جرائم من درگذر باز جواب نداد. ندا آمد که ای داؤد جرم خود آشکارا بگوید جواب
عفو نماد او داؤد علیه السلام بیان فرمود که با وجود نود و نه زن در خانه من بود در این منکوحه
تو راغب شدم و در نکاح آوردم از این جرم من درگذر بعد از مدتے عفو نمود فرمان شد که ما هم
عفو فرمودیم بعد از آن این فواید فرمودند که تمام ارکان اسلام بر صبر است و شرح هر یک بیان نمودند
در صلوٰة حکم است که مصلی نظر بر سجده گاه داشته باشد و تکلم نکند حالانکه دل خواهش تکلم و نظر و حرکتش
و بیان هر طرف میکند مصلی صبر میکند و خود را باز میدارد صیام از خوردن و آشامیدن و از جماع خود را باز
میدارد این هم صبر است مرد حاجی که براه مکه میرود و صعوبت سفر میکشد صبر میکند بر مصائب سفر اهل
اهل زکوٰة با وجود رغبت دل و الفت که انسان را بر زر است بموجب حکم الهی زر را بفقرا میدهد و
از خود جدا می کنند پس جمیع احکام اسلام بنائی از صبر نیست از آن است که اهل اسلام هر کدام بجزائے
متنوعه ماجور و محظوظ خواهند شد و کرده بعد استماع این فوائد کمترین رخصت یافت الحمد لله
علی ذالک مجلس سیزدهم روز چهارشنبه تاریخ هفتم جمادی الاول دولت پابوس حاصل شد
عزیزے درخواست نموده که بفلان امیر در باب فقیر دو کلمه سفارش عطا شود قلمدان طلبیده بدست

مبارک مرقعہ اہل کار نوشتہ عنایت کردند و بہ کمترین فرمودند کہ این عزیز از نبایر حضرت شیخ عبدالحق دہلوی است مصنف اخبار الاخیار کہ فاضل و عالم و درویش بودند خاکسار عرض نمودہ کہ تصانیف ایشان بسیار است مشہور و معروف افسوس کہ نبیرۂ چنین بزرگ بحالت افلاس و تنگدستی و احتیاج گرفتار و ہیچکس درین عصر قدردان بزرگ زادہا نیست

شعر

دردا کہ اولاد بزرگان خوار است | سرگشتہ چو من درین جہان بسیار است
آدم بود و بشر طا منصب دیدم | اینجا نہ لقب بلکہ بمنصب کار است

فرمودند کہ قدر بزرگ زادہا شناختن و مراعات ایشان نمودن بر جمیع خلایق واجب و لازم است بعد از آن عنایت فرمودند کہ شخصی بود مرید عزیزی مرشد زادۂ خود را خلاف شرع دیدہ ملاقات و تواضع ترک نمودہ بود چنانچہ اکثر صاحبزادہ در عالم شباب پیروی آباد و اجداد گذاشتہ بلہو لعب مشغول میشوند۔

شعر

آدمی زادۂ نادان بچہ ماند دانی | نسخۂ معتبر و خوش خط بسیار غلط

روزے آن مرید حسب اتفاق در اثنائے راہ با مرشد زادہ ملاقی شد و دید و سر در قدم صاحب زادہ نہاد و زیادہ از حد اعزاز و اکرام بجا آورد مردم با و گفتند کہ با وجود این ہمہ نفرت کہ شما را با صاحبزادہ بود چرا چنین ملاقات کردید و آداب بجا آوردید جواب داد کہ چون صاحبزادہ را دیدم ارواح شیخ خود را معائنہ کردم کہ از قبر برآمدہ بسوئے من نگاہ میکند بے اختیار شدم و آداب قدم بوس بجا آوردم شیخ رحمۃ اللہ علیہ حالت

ملاقات مراد دیده باشد و در قبر در آمد پس ازینجا معلوم شد که مرشد زاده و بزرگ زاده و فرزند
اہل عقیدت و بزرگان را از حد ادب نباید گذشت و احترام بجا باید آورد و نظر بر بزرگان
ایشان باید کرد بعد استماع این فواید رخصت یافت الحمد لله علی ذالک مجلس چهارم هم روز
پنجشنبه تاریخ هشتم جمادی الاول سنه احد بادشاه بابرکات رفیع الدرجات دولت
پابوس حاصل شد عزیزے از حضار محفل همایون ذکر در اهانت دنیا و ذلت اهل روزگار
بر آورد فرمودند که در ایام سابق در شهر لاهور شاه بیوفا نام درویش قلندر مشرب
تکیه ساخته بودند بسیار خوب و خوش هوا و صحنش در غایت صفا و پاکیزگی و تقید در صفائی
مکان زیاده از حد میکردند در لباس بے قیدی و قلندری و سپاهی وضع بود اکثر اسلحه
در اطراف خود میگذاشت و تا به حدے مقید بود که مدام تیر را در چله کمان پیوسته بر
زانوے خود میداشت غرض که آمده جنگ می نشست و مردم زایر که می آمدند در اطراف
و اکناف می نشستند و خود درمیان می نشست روزے خانعالم که یکے از امرای آن عصر
بود برای دیدن شاه آمد جماعت داری نوکر شان نه بود نیز آمده نشست آن جماعت
دار لعاب دهن بر زمین انداخت شاه بیوفا بے ومانع شده بجماعت دار گفت ای مردک
بے ادب در صحبت فقرا بے ادبانه نباید نشست جماعت دار را غصه در گرفت حفظ مراتب
نمود و جواب نداد اما از غایت غضب لرزه بر اندامش افتاد شاه بیوفا به خان عالم
پرسید که این عزیز سپاهی را چه شد که می لرزد خان عالم گفت چنین لفظے که حضرت در حق او
فرمودند هرگز از کسے نشنیده بود چون حفظ غضب نمود این حالت برو طاری گشته و در شعله
گفت که من حلیمم که این همه بدش آمده تمام اهل دنیا مردک اند شما مردک کلان اید و این مرد
خورد از گفتن این حرف غصه جماعت دار تسکین یافت و لرزه که اندامش فرو نشست بعد

بت فرمودند که چون مطلوب اہل روزگار که دنیا باشد حقیر و خفیف است طالب
در تحقیر و خفت گرفتار اند چون ذات پاک مولا تعالیٰ و تقدس عزیز و محترم است طالب او
نیز معزز و مکرم اند

قطعہ

طالب دنیا ذلیل و خوار گشت — طالب مولا عزیز و ذو الاکرام
او چو مطلوب خود اندر خاری است — این چو مطلوب خود اندر احترام

بعد از آن روئے مبارک سوئے کمترین کردہ عنایت نامہ کہ بحضرت غریب نواز نوشتہ بودند
حوالہ نمودہ فاتحہ خواندہ بطرف خجستہ بنیاد رخصت فرمودند خاکسار اداب قدم بوس بجا
آوردہ وسعادت دارین حاصل نمودہ مرخص گشت الحمد للہ علی ذالک

بالخیر

تمت بعونہ تعالیٰ کتاب مستطاب مجالس کلیمی ماہ رجب المرجب سنہ ۱۳۶۸

زیر نگرانی سید مظہر عباس سوہانی منیجر مطبع ثمر بانیہ
واقع حیدرآباد دکن چھتہ بازار
مطبوع گردید



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ — مجلس انتظامی

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ و مجلس انتظامی ایک وقت میں [illegible] کتابیں اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

مجالس شعبہ جات و نصاب جامعہ عثمانیہ و کلیہ جامعہ [illegible] ایک وقت میں [illegible] اپنے پاس [illegible] اور [illegible]

۲۔ اساتذہ جامعہ [illegible] ایک وقت میں [illegible] کتابیں بی اے اور [illegible]

۳۔ [illegible] دو کتابیں [illegible] ایم اے ال ال بی و تحقیقاتی جماعتوں کے [illegible]

۴۔ طلباء [illegible] کتابیں ایم اے [illegible] اپنے پاس رکھ سکیں گے [illegible] ہوں تو طلبہ سے جرمانہ

کے طلبہ [illegible] کتابیں دو ہفتہ [illegible] واپس نہ ہوں [illegible]

طلبہ [illegible] کتابیں [illegible] سکینگی مگر [illegible]

[illegible] مدت مقررہ پر کتابیں واپس لیا جائیگا [illegible]

ایک آنہ یومیہ فی کتاب [illegible] کرایہ داری کی جائیگی [illegible] داری

۵۔ بشرط موقع کتاب کا لانا لازم ہے [illegible]

یہ کتب خانہ میں کتاب اگر خراب ہو جائیں تو [illegible]

۶۔ کتابیں گم [illegible] ایسا ہی [illegible]

جاندار ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible]

دکھایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے [illegible] کی کتابیں

جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط